

## حق قانون‌گذاری و قلمرو آن در حکومت دینی<sup>۱</sup>

### چکیده

در منطق قرآن حاکمیت تشریحی منحصرًا از آن خدای متعال است. با این حال، مسئله برخورداری پیامبر از حق تشریح، یکی از مباحث مورد اختلاف میان اندیشمندان اسلامی است. برخی آیات و روایات، دلالت بر آن دارند که پیامبران، به ویژه رسول خدا ﷺ در قلمروی محدود حق تشریح داشته‌اند. این که آنان به عنوان رهبر جامعه حق قانون‌گذاری در عرصه عمومی جامعه، و در امور متغیّر، بر اساس مصالح عمومی حق قانون‌گذاری دارند، اختلاف و تردید وجود ندارد؛ چنان که در باره رسول خدا حق تشریح احکام ثابت نیز پذیرفته شده است.

اختلاف اصلی در آن است آیا پس از پیامبر، حکومت‌های دینی در امور ثابت و متغیر زندگی اجتماعی، از حق قانون‌گذاری برخوردارند یا خیر؟ پاسخ به این پرسش، وابسته به روشن شدن یک مسئله بنیادین است: آیا پس از ختم نبوت و ابلاغ شریعت اسلامی، موضوعاتی فاقد حکم شرعی وجود دارند یا نه؟ بسیاری از فقها و متکلمان اسلامی به اصل «ما من واقعة إلا والله فیها حکم» باور دارند؛ به این معنا که هیچ رخدادی فاقد حکم الهی نیست و بنابراین، نیازی به قانون‌گذاری پس از پیامبر وجود ندارد، زیرا احکام هر واقعه از طریق قرآن و سنت قابل استخراج است. از این منظر، آنچه امام معصوم یا جانشینان وی به عنوان حکم حکومتی صادر می‌کنند، نه قانون‌گذاری جدید، بلکه تنظیم مقررات اجرایی در چارچوب احکام ثابت شرعی است.

در مقابل، دیدگاهی دیگر این اصل را فاقد اعتبار کافی دانسته و معتقد است که برخی

۱. سید جواد ورعی، استاد پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

رخدادها فاقد حکم شرعی‌اند؛ از این رو، برای حکومت دینی، حق قانون‌گذاری در امور عمومی جامعه قائل است. مقاله حاضر به تبیین این دیدگاه پرداخته و درصدد اثبات مشروعیت قانون‌گذاری حکومت دینی در حوزه امور عمومی و متغیر جامعه است.

واژگان کلیدی: حکومت دینی، قانون‌گذاری، رسول خدا ﷺ، امام معصوم، حکم ثابت شرعی، حکم حکومتی

## طرح بحث

یکی از مباحث کهن در میان عالمان اسلامی این است که «آیا غیر از خدای متعال که حق انحصاری حاکمیت تشریحی دارد، فرد یا جمع دیگری هم حق تشریح و قانون‌گذاری دارند یا نه؟» قرآن کریم به رغم آن که از حق انحصاری خدای متعال بر امر تشریح سخن گفته، اما برخی آیات بر «حق تشریح یا حکمرانی پیامبران» دلالت دارند (مائدة: ۴۴)<sup>۱</sup>، مثل دستور قرآن به داود (ص: ۲۶)<sup>۲</sup>؛ درخواست ابراهیم از خدای سبحان (شعراء: ۸۳)<sup>۳</sup>؛ دستور به رسول خدا ﷺ که در میان مردم بر اساس آن چه خدا نازل کرده، حکم کن (مائدة: ۴۹-۴۸)<sup>۴</sup>. هم چنین برای او شأن «تحلیل پاکی‌ها و تحریم ناپاکی‌ها» قرار داده، می‌فرماید:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي

۱. «يُحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ».

۲. «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ».

۳. «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ».

۴. «أَنِ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ».

أُنزِلَ مَعَهُ أَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (اعراف: ۱۵۷)

مفسران در تشریح و تفسیر آیه فوق به نکاتی توجه داده‌اند. این‌که پیامبر برخی از تکالیف سخت امت‌های قبلی (مثل حرمت عروق و غدد و صید در روز شنبه) را از امت اسلامی برداشت. (طوسی، بی‌تا، ج ۴، ص ۵۶۰) «اصر» به معنای بار سنگین مثل کشتن خود هنگام توبه، و «أغلال» به معنای تکالیف سنگین مثل بریدن جای نجس بدن و لباس و سوزاندن غنائم و حرمت صید در روز شنبه. (طبرسی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۷۵)

از آیات قرآن استفاده می‌شود که حق تشریح بالاصاله از آن خداست و اگر از حق تشریح برای پیامبران الهی سخن گفته شده، با اذن الهی و بالعرض است. به همین جهت خداوند خود را «احکم الحاکمین» (تین: ۸) و «خیر الحاکمین» (اعراف: ۸۷) خوانده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص ۱۱۶؛ ج ۳، ص ۱۲۳) روش قرآن این است که تشریح محض را به خدا نسبت می‌دهد (کهف: ۲۶؛ انعام: ۵۷؛ یوسف: ۴۰؛ یونس: ۵۹؛ قصص: ۷۰<sup>۳</sup>) از این رو، حکم به «برائت از مشرکان» از جانب خدا و رسول او در کنار هم، حکم قضایی و ولایی خوانده شده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۱۴۷) زیرا شأن پیامبر را صدور حکم ولایی و قضایی می‌داند. در عین حال از این‌که در آیه فوق «تحلیل طیبیات» و «تحریم خبائث» را به پیامبر نسبت داده، معلوم می‌شود که در منطق قرآن، پیامبر شأن جعل و تشریح احکام را هم دارد، هر چند با اذن پروردگار. چنان‌که تحلیل برخی از محرمات آیین یهود را به عیسی علیه السلام نسبت داده، می‌فرماید: «و مصدقاً لما بین یدی من التوراة ولأحلّ لكم بعض الذی حرّم علیکم و جئتکم بآیه من ربکم فاتّقوا الله و اطیعون» (آل عمران: ۵۰)

۱. «وَلَا يُشْرِكْ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا»

۲. «ان الحكم الا لله»

۳. «و له الحكم».

از این‌که پس از بیان تغییر احکام فرموده: «جئتکم بآیه» برداشت کرده‌اند که تغییر احکام توسط پیامبر و با ارائه معجزه برای اثبات نبوت امکان‌پذیر است. چنان‌که از فراز «فاتقوا الله و اطیعوا» استفاده کرده‌اند که یهودیان در برابر تغییر احکام توسط عیسی ایستاده، مقاومت می‌کردند، در حالی‌که پیرو تغییر شرایط زمان و مکان، تغییر احکام امری طبیعی و مورد رضایت حق تعالی است، از این رو، به پیامبران‌ش اجازه نسخ و تغییر احکام شرایع پیشین را داده است. (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۶ ش، ج ۲، صص ۴۴۶-۴۴۷) هم‌چنین حکمرانی و قانون‌گذاری در دایره ولایت، حکومت، سیاست و قضاوت را به پیامبر یا دیگری نسبت داده است. (مائده، ۹۵؛ ص، ۲۶؛ مائده، ۴۴؛ مائده، ۴۸؛ مائده، ۴۹؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۹، ص ۱۴۷)

به گفته امام صادق علیه السلام خداوند بعد از آن‌که پیامبرش را تربیت کرد، اختیاراتی به او داد. بر همین اساس، وقتی خداوند مکه را حرم امن قرارداد، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مدینه را حرم امن اعلام نمود؛ خداوند شراب را حرام کرد و پیامبر هر مسکری را؛ خداوند برای بازماندگان میت ارث مقرر کرد و پیامبر برای پدر بزرگ؛ آن‌گاه امام این آیه قرآن را تلاوت کرد: «من یطیع الرسول فقد اطاع الله» (مجلسی، ۱۴۰۸ ق، ج ۲۵، ص ۳۴۰؛ نساء: ۸۰؛ نیز کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۶۷)

و به گفته امام باقر علیه السلام پیامبر دیه نفس و چشم را وضع کرد و آب جو و هر مسکری را حرام نمود، برای آن‌که معلوم شود چه کسانی از پیامبر پیروی می‌کنند و چه کسانی تمرّد (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۲۶۷)؛ دو رکعت از نمازهای چهار رکعتی و یک رکعت از

۱. «يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ»؛

۲. «يا داود اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»

۳. «يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ»

۴. خطاب به پیامبر: «فَاَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللهُ»؛

۵. «اِنَّ اَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللهُ».

نماز سه‌رکعتی توسط پیامبر وضع گردید. (همان، ص ۲۶۶، ح ۴) روزه ماه شعبان و سه روز روزه هر ماه را مستحب اعلام کرد.<sup>۲</sup> برای پدربزرگ ارث قرار داد؛ حتی بر اساس برخی روایات، امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: خداوند همه امور خلیق را به پیامبرش واگذار نمود تا فرمانبردار از نافرمان شناخته شود، آن‌گاه آیه شریفه «ما أتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم فاتمها» (حشر: ۷) را تلاوت کرد. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۳) بعضی از محدثان که به تبیین معانی روایات تفویض پرداخته‌اند، این احتمال را هم مطرح نموده‌اند. علامه مجلسی در تفسیر روایات تفویض، برخی احتمالات را نفی و برخی را قبول کرده است. از جمله احتمالات مربوط به این بحث که پذیرفته، عبارتند از: یکم، وقتی خداوند پیامبرش را تربیت نمود، به گونه‌ای که جز به حق تصمیم نمی‌گرفت و آنچه مخالف خواست خداوند بود، به ذهنش خطور نمی‌کرد، بعضی از امور مانند آنچه در روایات آمده مثل: افزودن رکعاتی به نمازهای روزانه، تعیین نوافل در نماز و روزه، تعیین ارث جدّ را به او واگذار نمود.

دوم، واگذاری امور مردم در سیاست و تأدیب و تکمیل نفوس و تعلیم آنان به پیامبر و ائمه، و امر به اطاعت و پیروی آنان در آنچه می‌پسندند یا نمی‌پسندند یا آنچه مصلحت تشخیص می‌دهند.

امام خمینی پس از نقل دیدگاه عالمان دین، این نوع تفویض را به پیامبر و امام معصوم که مشیت‌شان فانی در مشیت حق و اراده‌شان سایه‌ای از اراده حق است، تأیید کرده و گسترش قلمرو آن را بلاشکال دانسته‌اند. (امام خمینی، ۱۳۸۰ش، ص ۶۰۸).

۱. «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ الصَّلَاةَ رُكْعَتَيْنِ رُكْعَتَيْنِ عَشْرَ رُكْعَاتٍ فَأَضَافَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الرَّكْعَتَيْنِ رُكْعَتَيْنِ وَ إِلَى الْمُعْرَبِ رُكْعَةً فَصَارَتْ عَدِيلَ الْفَرِيضَةِ فَرَضَ اللَّهُ فِي السَّنَةِ صَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَوْمَ شَعْبَانَ وَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي كُلِّ شَهْرٍ مِثْلِي الْفَرِيضَةِ»

۲. همان. «فَرَضَ اللَّهُ فِي السَّنَةِ صَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَوْمَ شَعْبَانَ وَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي كُلِّ شَهْرٍ مِثْلِي الْفَرِيضَةِ»

۶۱۲) البته با این تفاوت که حق تشریح اصالتاً از آن پیامبر است که در اصطلاح اهل معرفت دارای مقام جمعی است و برای جانشینان معصوم ایشان، بالمتابعه و التبعیّه. (امام خمینی، ۱۳۹۲ ش، ج ۴۴، ص ۱۲۰-۱۲۱)

نتیجه آن که رسول خدا ﷺ در قلمروی خاص، آن هم با اذن الهی، حق تشریح احکام ثابتی را داشته است. چنان که به عنوان حاکم جامعه حق قانون‌گذاری در امور اجتماعی و موضوعات متغیّر که معمولاً تابع شرایط و مقتضیات مختلف زمانی و مکانی است، داشته است.

در موارد متعددی نقل شده که پیامبر وجوب کفایی جهاد را از برخی افراد بخاطر نهی پدر و مادر یا بیماری آنان برمی داشت که نشانه اختیار پیامبر در برداشتن حکم وجوب کفایی است؛ یا به صورت خاص رفتن به جهاد را بر برخی افراد الزام می‌کرد که به معنای تبدیل «واجب کفایی» به «واجب عینی» است. آیا اختیار پیامبر در این باره اختصاص به حکم جهاد دارد و در سایر احکام شرعی چنین اختیاری ندارد؟ بدیهی است که کسی چنین حرفی نمی‌زند. پیامبر به عنوان امام جامعه چنین اختیاری دارد. این دیدگاه در کتاب معروف فقهی «جواهرالکلام» انعکاس پیدا کرده است. ایشان با تأیید نقد شهید ثانی و فقیهان دیگر بر محقق حلّی نوشته:

«گاهی مصلحت ایجاب می‌کند به رغم وجود افراد متعدد برای قضاوت، امام فرد معینی را برای قضاوت تعیین کند، زیرا با قضاوت دیگری آن مصلحت تأمین نمی‌گردد. به علاوه، قضاوت در درجه اول وظیفه امام است، او می‌تواند این وظیفه را عیناً یا کفائتاً به دیگری واگذار کند، به خاطر آن که امام وظیفه تدبیر و سیاست امور جامعه را بر عهده دارد. اما اگر از این نکته صرف نظر شود، البته همان‌گونه که محقق حلّی گفته آن چه را که از نظر خدای متعال لازم و واجب نیست، به عنوان افراد واجب مخیر یا واجب موسّع یا واجب کفایی، امام نمی‌تواند تغییر داده و الزام نماید،

زیرا امر، امر الهی است. افزون بر آن، از امام صادق علیه السلام نقل شده (مغربی، ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۵۲۷) که فرمود: ولایت و سرپرستی اهل عدل که خدای متعال به ولایت و سرپرستی آنان و قبول ولایت شان و عمل بر طبق دستورشان امر کرده، فریضه الهی بوده و اطاعت شان واجب است؛ و بر دیگران حلال نیست که از دستور آنان به انجام عملی معین، سرپیچی کنند.» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۰، ص ۴۱)

## حکومت دینی و حق قانون‌گذاری

آیا بعد از پیامبر خدا هم حق تشریح در امور ثبات و متغیر برای امام معصوم و حکومت دینی مشروع ثابت است یا نه؟

به نظر می‌رسد این‌که برای جانشینان معصوم پیامبر در عصر حضور یا حکومت دینی مشروع در عصر غیبت حق تشریح و قانون‌گذاری ثابت باشد یا نه، دایره مدار پاسخ به یک پرسش پیشینی است و آن این‌که «آیا بعد از رسول خاتم و تکمیل دین از جانب خدای متعال (مائده: ۳)»<sup>۱</sup> واقعه و پدیده‌ای خالی از حکم شرعی وجود دارد یا نه؟ «آیا اصولاً مردم با موضوعی که حکم آن در شریعت بیان نشده باشد، روبرو می‌شوند تا نیاز به تشریح و قانون‌گذاری باشد؟

اگر کسی معتقد باشد موضوع و پدیده خالی از حکم شرعی نداریم، چنان‌که برخی از فقیهان، بر خلاف اهل سنت، آن را از اصول امامیه شمرده‌اند (کاشف‌الغطاء، ۱۳۸۲ش، ج ۱، ص ۱۰۹)، قهراً قانون‌گذاری بعد از پیامبر به طور کلی بلاموضوع بوده و

۱. «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَهْلٌ لِعَیْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْحَنِقَةُ وَ الْمُتَوَفَّذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَّةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِشْقُ الْيَوْمِ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تُحْسِبُوهُمْ وَ أَحْسِنُوا الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً»  
استناد به این آیه، بخصوص اگر کسی موضوع اکمال دین را مرتبط با صدر آیه بداند، روشن‌تر است؛ از آن رو، که خدای متعال پس از شمارش برخی از محرمات، خبر از اکمال دین داده است. گویی خدای متعال با تشریح محرمات، دین خود را کامل کرده است.

منتفی خواهد بود، چنان‌که در میان فقیهان شهرت یافته: «ما من واقعه الا و لله فيه حکم؛ یعنی هیچ واقعه‌ای نیست جز این‌که خدای متعال در آن واقعه حکمی دارد.»<sup>۱</sup> فرقی هم نمی‌کند که آن حکم مستند به دلیل خاصی باشد یا از عمومات و اطلاقات و قواعد کلی شرعی به دست آید.

اما اگر کسی بر این باور باشد که وقایع و موضوعاتی فاقد حکم وجود دارند که خدای متعال تکلیف آن‌ها را مشخص نکرده، بلکه تعیین تکلیف نسبت به آن‌ها را به مرجع صلاحیت‌داری چون امام معصوم در عصر حضور و مرجع صلاحیت‌دار در عصر غیبت واگذار کرده است، در این صورت قانون‌گذاری، کاملاً معقول، منطقی و مجاز خواهد بود.

## اصل «خلوّ واقعه از حکم» در فقه امامیه

از عبارات برخی فقیهان استفاده می‌شود، هر چند به قلمرو خالی از حکم باور نداشته‌اند، اما وجود دو دیدگاه در میان فقیهان را پذیرفته‌اند. (روزدری، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۰۸)<sup>۲</sup> چنان‌که از برخی عبارات دیگر فقهی برمی‌آید که به قلمرو خالی از حکم

۱. میرزا محمد حسن شیرازی معتقد است: «هر یک از این دو دیدگاه لوازم و نتایجی دارد. از جمله: در بحث مقدمه واجب و مفهوم مقدمه یعنی آنچه تحقق واجب به او بستگی دارد و این‌که از وجوب واجب، وجوب مقدمه به دست نمی‌آید. البته این به معنای اذن در ترک مقدمه نیست، زیرا به ترک واجب می‌انجامد؛ «عدم وجوب مقدمه» مستلزم «اذن در ترک مقدمه» هم نیست. این سخن بنا بر مبنای «جواز خلوّ واقعه از حکم»، روشن است. چون اصلاً مقدمه، حکم ندارد، نه وجوب و نه اباحه؛ اگر انجام فعلی که مقدمه واجبی هست، مباح است به لحاظ ذات فعل است، نه به خاطر آن‌که چون واجب نیست، پس مباح است. در حالی که بنا بر مبنای «عدم جواز خلوّ واقعه از حکم»، مقصود شارع تحقق واجب از هر راه ممکن است، هر چند از طریق غیرمقدمه؛ لازمه عدم وجوب مقدمه، ثبوت اذن در ترک آن است، صرف نظر از اینکه با ترک آن، واجبی ترک می‌شود.» هم چنین در پاسخ این سخن که «اگر ضدّ خاص، واجب باشد یعنی ترک آن حرام است، ضدّ عام آن (مثل اشتغال به فعل دیگری غیر از واجب)، هم حرام است.» گفته شده: «اگر بپذیریم حکم متلازمین نمی‌تواند مختلف باشد، منافاتی ندارد که یکی اصلاً فاقد حکم باشد. زیرا نه تنها دلیلی بر عدم خلوّ واقعه از حکم نداریم، بلکه دلیل بر خلوّ داریم، و آن این‌که وجداناً حکم ملازم به ملازم خود سرایت نمی‌کند. ممکن است یک فعل واجب باشد، ولی ملازم آن اصلاً فاقد حکم باشد.» (ر.ک: خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۳۲؛ طبع آل البیت؛

معتقد بوده‌اند. این گروه از فقیهان نظر خویش را با تعبیر مختلفی ابراز کرده‌اند. مثل: «مباحات شرعی»<sup>۱</sup> «مباحات عقلی» به معنای موضوعاتی که عقلاً نه اقتضای فعل را دارند و نه اقتضای ترک را (مرتضوی لنگرودی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۲۸۳)، «غیرمنصوصات یا مالانص فیہ» (نائینی، ۱۳۸۲ش، ص ۱۳۴)<sup>۲</sup> و «منطقه الفراغ» (صدر، ۱۴۲۱ق، ص ۱۱)<sup>۳</sup>

عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۶۴-۳۶۵؛ نائینی، ۱۳۸۲ق، ج ۱، ص ۳۰۴؛ خمینی (امام)، ۱۳۷۳ش، ج ۲، ص ۱۸؛ لجنة تالیف القواعد الفقهية والأصولية، ۱۴۲۷ق، ص ۱۲۵).

۱. بنابر دیدگاه محققانی که قائل به احکام چهارگانه تکلیفی هستند، نه احکام پنجگانه؛ از آن رو که اباحه را حکم شرعی نمی‌دانند، بلکه معتقدند که اباحه، فقدان حکم الزامی یا غیرالزامی از ناحیه شارع به انجام یا ترک فعل است، بر این باورند که ادله مبین اباحه بیانگر نفی و فقدان حکم است، نه مبین حکم، چون بر جعل اباحه اثری مترتب نمی‌شود. به عبارت دیگر، مفاد ادله اباحه «اخبار از فقدان حکم» است، نه «انشای حکم». (ر.ک: علی دوست، ۱۴۰۲ش، ص ۱۷۴) ممکن است از این دیدگاه پاسخ داده شود که انگیزه شارع از جعل حکم، گاهی «ایجاد انگیزه در مکلف به انجام یا ترک فعل» است، و گاهی «ایجاد انگیزه در مکلف به حراست از آزادی عمل خود در برابر اراده بیرونی». به عبارت دیگر، فلسفه جعل اباحه بیدارباش به مکلف است که در قلمرو گسترده‌ای، آزادی و مراقبت آزادی عمل خویش باش، و هشدار به دیگران است که آزادی عمل مکلف را نقض نکنید. گویی در این موارد اقتضای انجام یا فعل، هر دو هست (اباحه شرعی)، اما شارع تصمیم‌گیری را به خود مکلف واگذار کرده است؛ برخلاف مواردی که اصلاً اقتضای فعل یا ترک در کار نیست (اباحه عقلی)، لذا شارع حکمی جعل نمی‌کند. اگر این نقد پذیرفته شود، و احکام تکلیفی بنابر دیدگاه مشهور همان پنج نوع باشد، حکومت در قلمرو مباحات شرعی، حق قانون‌گذاری ندارد، زیرا ورود به قلمروی است که خدای متعال تصمیم‌گیری را به مکلف واگذار کرده و (افزون بر مختار بودن انسان در عالم تکوین)، او را در انجام یا ترک فعل آزاد گذاشته و به دیگران اجازه نقض آن را نداده است، مگر در فرض تراحم، که در این صورت حکومت حق قانون‌گذاری و الزام بر شهروندان را دارد.

اما پاسخ این اشکال آن است که حتی اگر اباحه را هم حکم مجعول شرعی بدانیم، به معنای عدم جواز الزام به فعل یا ترک از جانب خود مکلف یا حکومت نیست. همان‌گونه که خدای متعال به مکلف اجازه داده تا با نذر، عهد و قسم فعل مباحی را بر خود الزامی کند، می‌تواند به حکومت هم اجازه دهد تا بر اساس مصالح عمومی، انجام یا ترک افعال مباحی را بر شهروندان الزامی کند.

۲. «تکالیف راجع به حفظ نظم و حفظ مملکت و سیاست امور امت یا منصوباتی است... یا غیرمنصوصی است که وظیفه عملیه آن به واسطه عدم اندراج در تحت ضابط خاص و میزان مخصوص غیرمعین و به نظر و ترجیح ولی نوعی موکول است.»

۳. «در مواردی که یک نظر قطعی و نهایی در مسئله‌ای به صورت وجوب یا حرمت از جانب شریعت وجود ندارد، قوه مقننه برخاسته از اراده مردم و نماینده آن‌ها وظیفه دارد بر اساس مصالح، به شرط عدم مغایرت با قانون اساسی، قانون‌گذاری کند. گستره این قوانین منطقه الفراغ نامیده می‌شود. این گستره شامل همه حالاتی است که دین انتخاب را به مکلف واگذار کرده است.»

هر دو گروه به دلایلی استناد کرده‌اند که ذیلاً به نقل و بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

## الف) دلایل عدم جواز خالی بودن حادثه از حکم:

معتقدان به عدم جواز خالی بودن واقعه و رویدادی از حکم، دست‌کم به سه دلیل استناد کرده‌اند که در این بخش به شرح، نقد و تحلیل آن‌ها می‌پردازیم.

### ۱. قاعده لطف

به موجب قاعده لطف<sup>۱</sup> هر موضوع یا حادثه‌ای باید دارای حکم باشد تا مکلف تکلیف خود را بداند. قاعده لطف به این معناست که بر خدای متعال واجب است هر آن‌چه را که مکلف را به بهشت نزدیک و از دوزخ دور می‌کند، بیان نماید. (قزوینی، ۱۲۵۸ق، ص ۱۵۷) تصور این‌که مکلف برای انجام یا ترک فعلی تکلیف خود را نداند و خدای متعال هم تکلیف او را مشخص نکرده باشد، با قاعده لطف منافات دارد.

### نقد و بررسی

اولاً، بنابر پذیرش وجود قاعده‌ای عقلی به نام قاعده لطف که به موجب آن بتوان در هر موردی برای خدای متعال تکلیف معین کرد، گستره آن مورد وفاق نیست. در همین زمینه، به دو نمونه اشاره می‌شود:

یکم، در حالی‌که برخی از فقیهان برای اثبات وجوب امر به معروف و نهی از منکر به این قاعده استناد کرده‌اند (ر.ک: حلی (ابن ادریس)، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۲۱؛ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴، ص ۱۴۲)، برخی دیگر استدلال به این قاعده را نپذیرفته‌اند. (خمینی (امام)، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۰۴)

۱. قاعده لطف از قواعد علم کلام است. متکلمان شیعی و معتزلی برای اثبات اصل تکالیف دینی، نبوت، امامت و وعده ثواب و عقاب بدان استناد کرده‌اند. (ر.ک: مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۴۱؛ علم الهدی (سید مرتضی)، ۱۳۷۷ق، ج ۲، ص ۳۴۸؛ حلی (علامه)، ۱۴۰۷ق، ص ۴۴۴)

دوم، برخی از دانشمندان در علم اصول برای اثبات نوعی از اجماع به این قاعده استناد کرده‌اند. مقصودشان آن است که «اگر عالمان بر دیدگاهی نادرست اتفاق نظر داشته باشند، وظیفه امام معصوم از باب لطف این است که مانع از شکل‌گیری این اجماع شود؛ و چون نظری بر خلاف اجماع وجود ندارد، روشن می‌شود که امام معصوم نیز با این دیدگاه موافق است.» (طوسی (شیخ)، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۴۶۱) ولی اصولیان معروفی چون شیخ انصاری (انصاری، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۸۴)، آخوند خراسانی (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۹۱)، و شیخ محمدحسین نائینی آن را نپذیرفته‌اند. (نائینی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۱۵۰)

از این رو، معلوم نیست برای اثبات قاعده «ما من واقعه الا و لله فيه حکم» بتوان به این قاعده استناد کرد. چون قاعده لطف ایجاب نمی‌کند که بر خدای متعال لازم باشد برای هر واقعه‌ای حکمی جعل نماید، می‌تواند تعیین تکلیف نسبت به برخی از امور زندگی را به عقل انسان واگذار نماید یا قانون‌گذاری در پاره‌ای از امور را به مرجع صلاحیت‌داری چون پیامبر یا امام یا حاکم مشروع واگذار کند.

ثانیاً، اگر این قاعده پذیرفته و قابل استناد باشد، تنها لزوم وجود حکم ظاهری در هر موضوع مورد نیاز مکلف را اثبات می‌کند، نه هر موضوعی. (قزوینی، ۱۲۵۸ق، ص ۱۵۷) چون دلیلی بر عدم جواز خالی بودن رویدادی از حکم ظاهری در فرض عدم نیاز به حکم، اقامه نشده است. خلاصه، آنچه دلیل بر آن اقامه شده و سنت و اجماع بر آن گواهی می‌دهد، عدم جواز خالی بودن رویدادی از حکم واقعی است، نه حکم ظاهری. (ر.ک: آشتیانی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۳۳۳) هر چند برخی بر این باورند: همان‌گونه که به دلیل حصر عقلی<sup>۱</sup> هیچ رویدادی نمی‌تواند فاقد حکم واقعی باشد، فاقد حکم ظاهری

۱. امام خمینی معتقدند که حصر عقلی اقتضای آن را ندارد تا گفته شود: هیچ رویدادی خالی از حکم واقعی نیست. در مواردی هم که نیازی به حکم ظاهری نیست، باز هم می‌توان از «خلو واقعه از حکم» سخن گفت، چنان‌که بسیاری از فقیهان پذیرفته‌اند. (ر.ک: جواهر الاصول، ج ۳، ص ۲۸۳)

هم نمی‌تواند باشد. اما این سخن با این ایراد روبرو شده که مقتضای دلیل عدم جواز خالی بودن واقعه از حکم، تنها حکم واقعی را در هر رویدادی اثبات می‌کند، نه حکم ظاهری. (مدنی تبریزی، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۳۲) بر این سخن ادعای اجماع هم شده است. (حاج آخوند قمی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۴۱۲)

ثالثاً، در برخی موارد اصولاً فقدان حکم هیچ مانع و محظوری ندارد. مانند: موضوعاتی که مورد ابتلای مکلف نیست، و اصلاً شأنیت برای جعل حکم را ندارد مثل: بازی با تسبیح، یا موضوعاتی که جعل حکم در باره آن‌ها لغو است، مثل: وجوب ترک نماز در فرض وجوب فوری تطهیر مسجد؛ از آن رو که با اشتغال به تطهیر، به خودی خود نماز ترک می‌شود و نیازی به جعل وجوب از جانب خدای متعال نیست. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۴۳۸) پس اگر ادله فوق چنین قاعده‌ای را هم اثبات کند، تنها لزوم وجود حکم در موضوعاتی است که مورد ابتلای مکلف بوده و جعل حکم هم لغو و بیهوده نباشد.

## ۲. اطلاق روایات

یکی دیگر از دلایل مخالفان خالی بودن واقعه‌ای از حکم، روایاتی است که ادعا می‌شود هم متواترند (قزوینی، ۱۴۲۷ق، ج ۶، ص ۱۰۴) و هم اطلاق دارند. (قزوینی، ۱۲۵۸ق، ص ۱۵۷) از آن جمله روایات ذیل:

- روایت موثق یا صحیح از امام کاظم علیه السلام در پاسخ به این پرسش که «آیا هر چیزی در کتاب خدا و سنت پیامبرش هست یا شما در باره‌اش نظر خود را می‌گویید؟» (مازندرانی، شرح کافی، ج ۲، ص ۳۶۹؛ واف، شرح کافی، ج ۱، ص ۲۷۴) فرمود: «بَلْ كُلُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ بلکه هر چیزی در کتاب خدا و سنت پیامبرش هست.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۶۲، ح ۱۰)

• فرازی از خطبه حجة الوداع رسول خدا ﷺ که در حدیثی با سند مورد اعتماد نقل شده، که فرمود: «یا ایها الناس ما من شیء یُقَرَّبکم من الجنة و یبَعِدکم من النار، إلا و قد أمرتکم به، و ما من شیء یُقَرَّبکم من النار و یباعدکم من الجنة إلا و قد نهیتکم عنه» (همان، ج ۲، ص ۷۴)

شارحان حدیث، مقصود پیامبر از فراز اول را که انسان را به بهشت نزدیک و از دوزخ دور می‌کند، «آداب کامل، عقائد حق، فضائل اخلاق و اعمال صالح»، و مقصود از فراز دوم را که آدمی را به دوزخ نزدیک و از بهشت دور می‌کند، «ضد آن‌ها» دانسته‌اند. (مازندرانی، ۱۳۸۲ق، ج ۸، ص ۲۲۵)

### نقد و بررسی

اولاً، اینکه هر چیزی در کتاب خدا و سنت پیامبر هست، به این معناست که هر آنچه انسان برای هدایت خویش نیاز دارد، خدای متعال در قرآن و پیامبر در سنت خویش در اختیار انسان قرار داده‌اند. بدیهی است آنچه انسان در زمینه‌های دیگر نیاز دارد که ارتباطی به مقوله هدایت او ندارد یا آدمی با عقلی که خدای متعال به او ارزانی داشته، می‌تواند نیازش را برطرف نماید، لزومی ندارد در کتاب و سنت آمده باشد. وجدان انسان گواهی می‌دهد که بسیاری از امور زندگی او در قرآن و سنت نیست، و لزومی هم ندارد که باشد.

ثانیاً، آیا سپردن اختیار تصمیم‌گیری در برخی امور زندگی به عقل و اندیشه انسان یا خرد جمعی بشر و وضع قوانین و مقرراتی برای نظم و انتظام بخشیدن به زندگی، متناسب با تحولات زمان با روایات فوق منافات دارد؟ این‌که مثلاً قانون‌گذاری و تصمیم‌گیری در چارچوبی معین و بر اساس ضوابط و معیارهایی مشخص به حکومت سپرده شود، با مفاد روایات ناسازگار است؟ فقیهان موارد متعددی را که شریعت به

عقل انسان‌ها واگذار کرده، به گونه‌ای که در آن موارد انسان نیازی به حکم شرع ندارد، یا حکم شرع همان است که عقل بدان حکم می‌کند، برشمرده‌اند. در ادبیات فقیهان رایج است که احکام فراوانی که مستفاد از کتاب و سنت است، ارشاد به حکم عقل دانسته‌اند؛ (به عنوان نمونه ر.ک: عراقی، ۱۳۸۰ق، ص ۱۸) به این معنا که احکام ارشادی حکم مستقل مولوی شرعی نیستند، به گونه‌ای که مخالفت با آن‌ها عقاب مستقلی داشته باشد.

### ۳. خاتمیت شریعت اسلام

یکی دیگر از دلایل معتقدان به عدم جواز خالی بودن هر حادثه‌ای از حکم، «خاتمیت اسلام و شریعت محمدی» است. قرآن کریم محمد ﷺ را رسول خدا و خاتم پیامبران معرفی کرده است. (احزاب: ۴۰)<sup>۲</sup> ایشان بر این باورند که با بعثت پیامبر اکرم ﷺ و رساندن پیام‌های الهی به مردم در طول بیست و سه سال، هر آنچه را که بشر تا روز قیامت بدان نیاز دارد، توسط پیامبر به مردم ابلاغ شده است. اگر بپذیریم که بعد از رسول خدا حوادثی رخ خواهد داد و با موضوعاتی روبرو خواهیم شد که حکمش در شریعت مشخص نیست، با خاتمیت دین اسلام سازگار نیست و به معنای نقص شریعت اسلام است.

از زمانی که سخن از قانون در جامعه مطرح شد، برخی از عالمان دین با همین استدلال با آن مخالفت کرده، قانون‌گذاری را بدعت در دین شمردند. (نوری، رساله حرمت مشروطه، به نقل از زرگری نژاد، ۱۳۷۴ش، ص ۱۵۸، ۱۶۶؛ ناشناس، «رساله

۱. دلالت آیات نفر، سؤال و کتمان؛ هم چنین روایات محمد بن مسلم، اسحاق بن عمار و مقبوله عمر بن حنظله، در صورت تمامیت دلالت‌شان بر وجوب تقلید را ارشاد به حکم عقل بر «وجوب رجوع جاهل به عالم» که از امور فطری بشری و عقلی است، ارزیابی کرده است؛ هم چنین امام خمینی روایاتی را که برای وضو دستور داده که مکلف به دنبال آب برود، ارشاد به حکم عقل دانسته است. (خمینی (امام)، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۵، ۴۴)

۲. «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»

تذکرة الغافل»، به نقل از همان، ص ۲۰۶؛ نجفی مزندی، «رساله دلایل براهین الفرقان»، به نقل از همان، ص ۲۴۱-۲۴۲؛ و ....) برخی از فقیهان در مقام جمع بین «ممنوعیت قانون‌گذاری» و «وجود قوه قانون‌گذاری در ساختار حکومت» به توجیه رو آورده، نوشتند:

- «مقصود از قانون‌گذاری صرفاً لباس قانون بر احکام شریعت پوشاندن است، نه قانون‌گذاری در عرض شریعت.»<sup>۱</sup>
- «قانون‌گذاری در حقیقت تعیین مصادیق برای موضوعات احکام شرعی است.»
- (مذاکرات مجلس شورای ملی، شنبه سوم جمادی الاولی ۱۳۲۴، دارالشورای ملی)<sup>۲</sup>
- «قانون‌گذاری در واقع نوعی مقررات و آیین‌نامه‌نویسی برای اجرای هر چه بهتر

۱. شبیه آن‌چه در کتاب مجله الاحکام العدلیه در کشور مصر انجام شد و احکام شرعی مذهب حنفی، در قالب قانون ارائه شد تا به سهولت برای قضات قابل استناد باشد. شیخ محمد حسین کاشف الغطاء از علمای نجف اشرف نیز به تحریر اثر فوق پرداخته و آن را مطابق با فقه شیعه به نام «تحریر المجله» منتشر کرد تا در جوامع شیعی استفاده شود.

۲. میرزا فضل علی آقا، نماینده آذربایجان و یکی از علمای مجلس مشروطه در تشریح وظایف مجلس اظهار داشت:

«قوانین که به تصویب مجلس مقنن خواهد شد، عبارت خواهد بود از دو قسم مطالب:

اول، اموری که شرعاً به طور کلیت، امر به آن‌ها شده و تعیین خصوصیاتش منوط به تصویب علما و مقتضیات اعصار است، مثل عمل نظم که شرعاً تهیه قشون برای دفاع از مسلمین و حفظ حدود بلاد اسلامی و امنیت طرق و شوارع و نحوها واجب است و تعیین این‌که اهل نظام چند ساله باشند و تا چند مدت سر خدمت بوده، بعد تبدیل شوند، از عشایر و شهرها و دهات همگی داخل خدمت شوند یا از روی بنیچه یا عدد نفوس؟ مقرری هر یک چقدر باشد؟ همه این‌ها از اموری است که تعیین آن‌ها موکول به نظر علما و عقلای هر عصر است.

دوم، اموری که بالاصاله مباح است لیکن برای حفظ نظام که واجب بر همه مسلمین است، لابد باید التزام به فعل یا ترک آن‌ها بشود، نه به عنوان تشریح. این قوانین در این قبیل موارد حقیقتاً تعیین مصادیق برای واجبات شرعی به حسب اقتضای زمان خواهد بود و در باب مالیات هم باز حکم خلاف شرعی نخواهد بود. زیرا که شرعاً وجوهی برای مصالح مسلمین معین و مقررات و اگر آن وجوه کافی نباشد، برای حفظ بیضه اسلام و حفظ نظام، آن‌چه لازم است باید مسلمین تهیه نمایند؛ به هر نحوی که علما و عقلا صلاح دانند، قرار می‌دهند و خلاف شرعی را مرتکب نمی‌شوند و اگر به جهت معاهدات دول و نحوها در بعضی مواد و اجرای احکام شرعیه اولیه متعذر شود، من باب «الضرورات تبيح المحظورات» باز با تصویب علما احکام ثانویه بدل آن‌ها می‌شود.»

## احکام شرعی است.»

در این دیدگاه اصولاً هدف از قانون‌گذاری اجرای شریعت است و بس.

این دیدگاه که در میان فقیهان غلبه دارد، یکی از چالش‌های جدی قانون‌گذاری در جمهوری اسلامی است، به ویژه اگر فقیهانی با این نگرش در ارکان اصلی حکومت مثل: مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان، مناصب اصلی دستگاه قضایی یا رهبری دارای مسئولیت باشند و از این منظر با هر گونه قانون‌گذاری، حتی در قلمرو مباحات مخالف باشند.

## نقد و بررسی

خاتمیت اسلام به چه معناست؟ از دیدگاه مفسران خاتمیت پیامبر به این معناست که او واپسین فرستاده خدا برای هدایت بشر بوده و شریعت او تا روز قیامت باقی خواهد بود. (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۸، ص ۵۶۷) در روایات تفسیری هم از رسول خدا نقل شده که نبوت را به ساختمانی تشبیه کرده که اگر هر پیامبری به منزله یک خشت آن باشد، پیامبر به مثابه آخرین خشت این بناست که پس از آن ساختمان کامل می‌شود. (همان)

آیا بقای شریعت پیامبر تا روز قیامت به این معناست که بشر بعد از رحلت پیامبر با هیچ حادثه و موضوع جدیدی روبرو نخواهد شد که حکمش در شریعت نباشد؟ ممکن است گفته شود: شریعت محمدی تنها در قلمروی حکم دارد که عقل بشر توانایی درک مصالح و مفاسد را ندارد و نیازمند وحی است؛ اما در قلمروی که عقل بشر به عنوان راهنمای درونی انسان می‌تواند مصالح و مفاسد را تشخیص دهد، و بر اساس آن قانون وضع کند و تصمیم بگیرد، شریعت دخالت نکرده است. این که در ابواب مختلف فقه تصمیم‌گیری در بسیاری از امور به امام/حاکم جامعه سپرده شده، بدون آن که شریعت حکم معینی

صادر کرده باشد، جز به این معناست که نمی‌توان از شریعت انتظار داشت تا برای موضوعات متغیر که در شرایط مختلف زمانی و مکانی نیازمند حکمی متناسب است، حکم ثابت و دائمی جعل کند؟ مثلاً در کتاب الجهاد، تصمیم به جهاد یا صلح، جنگ با کدام دشمن و کدام جبهه، مفاد قرارداد صلح، چگونگی برخورد با اسرای جنگی، میزان دریافت غرامت یا نوعی مالیات، و دهها و صدها مسئله مشابه، به امام/حاکم سپرده شده است. آیا سپردن وضع قانون و تصمیم‌گیری متناسب با شرایط زمانی و مکانی به حاکم با خاتمیت شریعت اسلامی منافات دارد؟ بشر با عقل و تجربه خود، به ویژه خرد جمعی در بسیاری از امور زندگی قدرت تشخیص داشته و می‌تواند بر اساس مصالح و منافع خویش تصمیم بگیرد. اصولاً تشریح حکم اباحه در شریعت که قلمرو بسیار گسترده‌ای هم دارد و واگذاری انجام یا ترک فعل به انسان، حتی واگذاری الزامی کردن انجام یا ترک فعل مباح بر خود از راه‌های متعددی چون نذر، عهد و قسم نشان از این واقعیت دارد که خدای متعال تصمیم‌گیری در قلمرو گسترده‌ای را به خود انسان واگذار کرده است، در زندگی فردی به خود مکلف و در زندگی اجتماعی به اجتماع بشری. پس قانون‌گذاری در قلمروی خاص هیچ منافاتی با خاتمیت شریعت اسلام ندارد.

### ب) دلایل جواز خالی بودن موضوعات و حوادث از حکم

در مقابل دیدگاه نخست، کسانی که معتقدند حوادث و موضوعات خالی از حکم وجود دارد، افزون بر استناد به «اصاله الجواز»، (قزوینی، ۱۲۵۸ق، ص ۱۵۷) می‌توانند به دلایل ذیل استناد کنند:

#### ۱. شهادت وجدان

وجدان انسان گواهی می‌دهد که تحولات زندگی و شرایط زمان و مکان، انسان را با مسائل و موضوعات جدیدی مواجه می‌کند که در زمان پیامبر وجود نداشته تا حکم

آن توسط آن حضرت بیان شود. مراجعات فراوان شیعیان به حضرات معصومین و طرح مسائل نو و پرسش از حکم شرعی آن‌ها گواه روشنی بر وجود حوادث و موضوعات جدید بعد از عصر نبوی است. به گونه‌ای که امام معصوم با علم و آگاهی از وقوع حوادث جدید که در آینده زندگی بشر رخ خواهد داد، شیعیان را راهنمایی کرده و فرمود: «در حوادثی که پیش می‌آید، به راویان حدیث ما مراجعه نمایید.» (حرّ عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۷، ص ۱۴۰) مقصود از راویان کسانی هستند که با اصول و مبانی و کلیات شریعت آشنا بوده و توانایی استنباط حکم حوادث جدید را با استفاده از مبانی و کلیاتی که در اختیار دارند، داشته باشند.

## ۲. لغویت جعل حکم در برخی موارد

در مواردی که عقل حکم قطعی به وجوب یا حرمت می‌کند، خدای متعال می‌تواند اقدام به جعل حکم شرعی، موافق یا مخالف آن نکند. (ر.ک: حائری اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ص ۳۳۷) زیرا جعل حکم موافق، لغو است و صدور فعل لغو از خداوند قبیح است. چنان‌که جعل حکم مخالف، مستلزم مخالفت خدای متعال با عقل قطعی انسان است، درحالی‌که عقل «رسول باطنی انسان» شمرده شده است. اصولیان معتقدند در صورت وجود خطابی که مخالف عقل قطعی است، آن خطاب به گونه‌ای توجیه شده یا کنار نهاده می‌شود، چون پیش فرض‌شان این است که امکان ندارد خدای متعال حکمی بر خلاف حکم قطعی عقل انسان صادر نماید. به همین جهت روایاتی را که حتی ظهور در معنایی خلاف حکم قطعی عقل دارند، در صورت امکان توجیه می‌کنند، و در غیر این صورت، کنار می‌گذارند. (ر.ک: حلی (علامه)، ۱۴۳۱ق، ج ۳، ص ۴۴۵؛ انصاری، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۲۰؛ روزدری، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۴۰) پس می‌توان موارد فاقد حکم شرعی را تصور کرد.

## ۳. روایات

در برخی روایات تصریح شده که خدای متعال بر اساس رحمت و شفقت نسبت به برخی از امور سکوت کرده تا مردم در سعه و آسایش باشند، این سکوت بر اثر غفلت یا فراموشی نیست.

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَدَّ حُدُوداً فَلَاتَتَعْتَدُوهَا وَفَرَضَ فَرَائِضَ فَلَاتَتَنفُصُوهَا وَ سَكَتَ عَنْ أَشْيَاءَ لَمْ يَسْكُتْ عَنْهَا نِسْيَاناً هَذَا فَلَاتُكَلِّفُوهَا، رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَكُمْ، فَأَقْبِلُوهَا؛ خداوند تبارک و تعالی حدودی برای شما تعیین کرده، از آن تجاوز نکنید؛ و کارهایی را بر شما واجب نموده، از انجام آن‌ها سرباز نزنید؛ و نسبت به برخی از امور سکوت کرده، نه به خاطر فراموشی، بلکه به عنوان رحمت و شفقت بر شما؛ در این امور خود را به رنج و سختی نیافکنید، بلکه بپذیرید.» (ابن بابویه (صدوق)، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۷۵)

این سخن بدین معناست که خدای متعال از باب رحمت و شفقت و پرهیز از نهادن تکالیف الزامی بر بندگان خویش، در پاره‌ای از امور سکوت اختیار کرده و هیچ حکمی یا دست‌کم، حکم الزامی<sup>۱</sup> جعل نکرده است و تصمیم‌گیری در آن امور را به خود مکلف واگذار کرده تا با اراده و اختیار خویش، انجام دهد یا ترک نماید. معنا و مفاد این سخن آن است که برخی از موضوعات فاقد حکم شرعی یا دست‌کم، حکم الزامی شرعی است.

۱. طرح این دو احتمال بدین خاطر است که ممکن است از عبارت «سکوت خدای متعال در برخی امور» به معنای «عدم جعل حکم»، اعم از الزامی و غیرالزامی باشد. بنابراین احتمال موضوعاتی خواهیم داشت که فاقد حکم شرعی اند. احتمال دیگر آن‌که جمله قبلی یعنی «فرض فرائض» و نیز جمله «نهایم عن اشیاء فلانتهاکوها» در برخی از نقل‌های دیگر این حدیث (شریف رضی، ۱۳۸۸، حکمت ۱۰۵)، قرینه باشد بر این‌که مقصود از سکوت خدای متعال، عدم جعل حکم الزامی به فعل یا ترک است، نه عدم جعل حکم به طور مطلق؛ بنابراین احتمال، روایت دلیلی برای اثبات وجود موضوعات فاقد حکم شرعی نخواهد بود، بسا اموری که حکم الزامی ندارند، دارای حکم غیرالزامی به فعل (استحباب) یا به ترک (کراهت) یا متساوی‌الطرفین (اباحه) باشند.

## نظریه مختار

با توجه به روایات متعددی که برخی از آن‌ها در شمار دلایل گروه اول نقل شد، از این سه دلیل بر «جواز خالی بودن حوادث از حکم» می‌توان نتیجه گرفت که ائمه معصومین علیهم‌السلام بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، حق قانون‌گذاری در قلمرو امور متغیر زندگی و امور عمومی جامعه را داشته‌اند؛ بدیهی است که این دسته از قوانین تابع شرایط مختلف زمانی و مکانی و مصالح عمومی جامعه بوده و ثابت و همیشگی نیستند. اما آیا جانشینان معصوم آن حضرت حق تشریح احکام ثابت و دائمی هم داشته‌اند؟

در برخی از روایات که از امامان معصومین علیهم‌السلام نقل شده، آمده است که آنچه به پیامبر تفویض شده، به ما هم تفویض گردیده است. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۶۶ و ۲۶۸)<sup>۱</sup> با توجه به این‌که می‌دانیم خدای متعال برخی امور را تنها و تنها به پیامبرش واگذار کرده، چنان‌که برخی احکام هم مختص آن حضرت بوده و ائمه علیهم‌السلام هم در آن احکام شریک پیامبر نبوده‌اند، پس اطلاق این تعبیر در روایات که «خدای متعال آنچه به پیامبرش تفویض کرده، به ما هم تفویض نموده»، به چه معناست؟ آیا به این معنا نیست که ائمه علیهم‌السلام هم مثل پیامبر حق جعل احکام ثابت و متغیر را داشته‌اند؟

به نظر می‌رسد:

پذیرش اطلاق تعبیر فوق در روایات تفویض بسیار دشوار است، چون در باره معنای این فراز از روایات تفویض، چند احتمال وجود دارد، و با وجود احتمالات متعدد، معنای روایات مجمل بوده و استناد به آن در این بحث دشوار است:

یکم، آنچه در خصوص تدبیر و سیاست امور اجتماعی به پیامبر واگذار شده، بدون هیچ تفاوت و تبعیضی به جانشینان معصوم ایشان هم واگذار شده است.

۱. «...فَمَا قَوَّضَ اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَدْ قَوَّضَهُ إِلَيْنَا»

دوم، بیان و ابلاغ احکام که از شئون رسول خدا بوده، به جانشینان معصوم آن حضرت هم واگذار شده است؛ زیرا مردم در مواجهه با مسائل جدید، نیازمند مراجعه به کسانی هستند که با تسلط بر اصول و مبانی اسلام، بتوانند حکم مسائل جدید را استخراج کرده و در اختیار مردم قرار دهند. ائمه علیهم‌السلام از باب «اهل البیت ادری بما فی البیت» بیش از دیگران صلاحیت تبیین احکام الهی را داشتند.

سوم، در تاریخ نقل نشده که آنان بر خلاف پیامبر، حکم ثابت شرعی جعل کرده باشند، بلکه فرموده‌اند: «آن چه از ما به عنوان حکم شرعی شنیدید، می‌توانید به پیامبر نسبت دهید و مستقیماً از ایشان نقل نمایید.» (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۷، ص ۱۰۴)<sup>۱</sup>

این سخن بدین معناست که هر آن چه ما به عنوان حکم شرعی می‌گوییم، از رسول خداست و خود اقدام به جعل حکم شرعی نمی‌کنیم. افزون بر آن‌که، چندان با خاتمیت اسلام و شریعت محمدی سازگار نیست.

از این رو، به نظر می‌رسد که دلایل فوق از اثبات حق تشریح احکام ثابت و دائمی، در عرض قرآن و سنت نبوی برای امامان معصوم علیهم‌السلام قاصر است، اما می‌تواند به کمک دلایل متعدد قرآنی و روایی که ولایت آنان را اثبات کرده، حق قانون‌گذاری در عرصه حکومت و امور عمومی جامعه را برای ایشان و هر حکومت مشروع در عصر غیبت آنان را اثبات کند.

اینکه قلمرو این حق، محدود به امور ضروری جامعه (امور حسبیّه) است یا فراتر از آن، در حوزه مباحات شرعی هم می‌توان قانون وضع کرد، یا حتی فراتر از آن، در دایره الزامیات شرعی هم می‌توان بر اساس مصالح عمومی جامعه اقدام به وضع قانون نمود؟ موضوعی مورد اختلاف در میان فقیهان است. نگارنده در مقاله دیگری به بررسی این موضوع پرداخته است.

۱. «حَفْصُ بْنُ الْبُخْتَرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام تَسْمَعُ الْحَدِيثَ مِنْكَ فَلَا أَدْرِي مِنْكَ سَمَاعُهُ أَوْ مِنْ أَبِيكَ. فَقَالَ: مَا سَمِعْتُهُ مِنِّي فَازْرُوهُ عَنِ أَبِي، وَ مَا سَمِعْتُهُ مِنِّي، فَازْرُوهُ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله».

## نتیجه گیری

بر اساس شواهد تاریخی و متون دینی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در محدوده‌ای معین از حق تشریح و قانون‌گذاری در امور ثابت برخوردار بوده و نمونه‌های متعددی از آن در منابع اسلامی نقل شده است. همچنین، ایشان به عنوان حاکم جامعه اسلامی، در امور متغیر و بر اساس مصالح عمومی، از حق قانون‌گذاری بهره‌مند بوده‌اند.

مسئله استمرار این حق پس از رحلت پیامبر، یعنی اینکه آیا جانشینان آن حضرت در عصر حضور، یا زمامداران جامعه در عصر غیبت نیز از چنین حقی برخوردارند یا نه، وابسته به پاسخ به این پرسش بنیادین است: «آیا همه موضوعات و حوادث تا روز قیامت، دارای حکم شرعی مشخص‌اند، یا اینکه موضوعات و رخدادهایی بدون حکم شرعی نیز وجود داشته و دارند که نیازمند قانون‌گذاری باشند؟»

اگر فرض شود که هیچ موضوع یا رویدادی بدون حکم شرعی نیست، قانون‌گذاری پس از پیامبر بلاموضوع و ممنوع خواهد بود؛ زیرا از عمومات و اطلاقات قرآن و روایات می‌توان حکم هر مسئله‌ای را استخراج کرد. اما اگر پذیرفته شود که برخی موضوعات و رخدادها فاقد حکم شرعی مستقیم‌اند، در این صورت قانون‌گذاری مجاز بوده و حکومت دینی پس از پیامبر نیز از حق قانون‌گذاری برخوردار خواهد بود.

از منظر نگارنده، دلایل اثبات «عدم جواز خالی بودن موضوع و رویداد از حکم شرعی» برای اثبات این مدعا به صورت مطلق کافی نیست. در مقابل، دلایل اثبات «جواز خالی بودن موضوع و رویداد از حکم شرعی» نشان می‌دهد که می‌توان موضوعاتی فاقد حکم شرعی داشت. بنابراین، قانون‌گذاری، دست‌کم در حوزه عمومی جامعه و بر اساس مصالح عمومی، مجاز بوده و هر حکومت مشروعی، چه در عصر حضور و چه در عصر غیبت امام معصوم، می‌تواند به آن مبادرت ورزد.

## منابع

۱. ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی، (۱۴۱۳ق)، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۲. آشتیانی، محمد حسن، (۱۴۳۰ق)، بحر الفوائد فی شرح الفرائد، تحقیق سید محمد حسن موسوی، قم: انتشارات ذوی القربی.
۳. انصاری، شیخ مرتضی، (۱۴۱۶ق)، فرائد الأصول، ج ۵، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۴. انصاری، شیخ مرتضی، (۱۴۱۵ق)، کتاب مکاسب، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۵. حاج آخوند قمی، غلام‌رضا بن رجب علی، (۱۴۲۸ق)، فرائد الفرائد، تصحیح محمد حسن شفیعی، قم: مؤسسه میراث النبوه.
۶. حائری اصفهانی، محمد حسین بن عبدالرحیم، (۱۴۰۴ق)، الفصول الغرویه فی الأصول الفقهیه، قم: .
۷. حرّ عاملی، (۱۴۱۴ق)، وسائل الشیعه، ج ۲، قم: مؤسسه آل البيت علیهم‌السلام.
۸. حلی (ابن ادریس)، محمد بن منصور، (۱۴۱۱ق)، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۹. حلی (علامه)، حسن بن یوسف، (۱۴۳۱ق)، نهایه الوصول الی علم الاصول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم‌السلام.
۱۰. حلی (علامه)، حسن بن یوسف، (۱۴۰۷ق)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تصحیح آیت الله حسن‌زاده آملی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۱. خراسانی، محمد کاظم، (۱۴۰۹ق)، کفایه الاصول، قم: طبع آل البيت.
۱۲. خمینی (امام)، روح الله موسوی، (۱۳۷۹)، کتاب الطهاره، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۳. خمینی (امام)، روح الله موسوی، (۱۳۹۲ش)، موسوعه الامام الخمينی، مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ج ۵۷، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۴. خمینی (امام)، روح الله موسوی، (۱۳۷۳ش)، مناهج الوصول الی علم الاصول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۵. خمینی (امام)، روح الله موسوی، (۱۳۸۰ش)، شرح چهل حدیث، ج ۲۳، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۶. خمینی (امام)، روح الله موسوی، (۱۴۱۵ق)، مکاسب محرّمه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۷. روزدری، شیخ علی، (۱۴۰۹ق)، تقریرات آیه الله المجدد الشیرازی، قم: مؤسسه آل البيت علیهم‌السلام.

۱۸. زرگری نژاد، غلام حسین (۱۳۷۴ش). رسائل مشروطیت، تهران: انتشارات کویر.
۱۹. شریف رضی، محمد بن حسین، (۱۳۸۸)، نهج البلاغه، ترجمه علی شیروانی، چ ۷، قم: انتشارات دارالعلم.
۲۰. صدر، سید محمد باقر، (۱۴۲۱ق)، الاسلام يقود الحياة، مركز الابحاث و الدراسات التخصصيه للشهيد الصدر، لمحه فقهيه تمهيديه مشروع الدستور الجمهوريه الاسلاميه في ايران؛ نیز مجموعه اسناد تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به کوشش سید جواد ورعی، قم: دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، ج ۱، ص ۱۵۶-۱۶۹.
۲۱. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۲. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۴۰۳ق). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، قم: مکتبه آیه الله مرعشی نجفی.
۲۳. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۴۱۰ق). جوامع الجامع، تعلیقات: ابوالقاسی گرجی، چ ۳، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۴. طوسی (شیخ)، محمد بن حسن، (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، تصحیح: عاملی، احمد حبیب، ۱۰ جلد، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۵. طوسی (شیخ)، محمد بن حسن، (۱۴۱۷ق)، العده فی الاصول، تحقیق محمد رضا انصاری قمی، قم: انتشارات تیزهوش.
۲۶. عراقی، شیخ عبدالنبی، (۱۳۸۰ق)، المعالم الزلفی فی شرح العروة الوثقی، قم: المطبعة العلمیه.
۲۷. عراقی، ضیاء الدین، (۱۴۱۷ق)، نهاية الأفكار، تقریر: محمد تقی بروجردی نجفی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۸. علم الهدی (سید مرتضی)، علی بن حسین، (۱۳۷۷ق)، امالی المرتضی، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دارالفکر العربی.
۲۹. علی دوست، ابوالقاسم، (۱۴۰۲ش)، فقه و عقل، چ ۱۲، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۳۰. فیض کاشانی، محمد محسن، (بی تا)، وافی، اصفهان: کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام.
۳۱. قزوینی، ابراهیم بن محمد باقر، (۱۲۵۸ق)، نتایج الافکار، بمبئی: بی نا.
۳۲. قزوینی، سیدعلی موسوی، (۱۴۲۷ق)، الاجتهاد والتقلید (التعلیقه علی معالم الأصول)، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۳۳. کاشف الغطاء، شیخ محمد حسین، (۱۳۸۲ش)، مقدمه تحریرالمجله، تهران: مجمع تقریب المذاهب الاسلامیه.
۳۴. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، کافی، تحقیق علی اکبر غفاری، چ ۴، تهران: دارالکتب

الاسلامیه.

۳۵. لجنة تالیف القواعد الفقهية و الأصولية، (۱۴۲۷ق)، قواعد أصول الفقه علی مذهب الإمامیه، اشراف: محمد مؤمن قمی، قم: المجمع العالمی لاهل البيت عليه السلام.

۳۶. مازندرانی، مولی صالح، (۱۳۸۲ق)، شرح کافی، تحقیق و توضیح: ابوالحسن شعرانی، تهران: المکتبه الاسلامیه.

۳۷. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۸ق). بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۳۸. مدنی تبریزی، سید یوسف، (۱۴۰۳ق)، دُرر الفوائد فی شرح الفرائد، چ ۳، قم: مکتبه بصیرتی.

۳۹. مرتضوی لنگرودی، محمد حسن، (۱۴۰۹ق)، جواهر الأصول، تقریرات درس امام خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

۴۰. مغربی، قاضی نعمان بن محمد، (۱۳۸۵ق)، دعائم الاسلام، چ ۲، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام.

۴۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، (۱۴۱۳ق)، النکت فی مقدمات الاصول، قم: کنگره بزرگداشت شیخ مفید.

۴۲. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۲۸ق)، انوار الاصول، تهیه و تنظیم احمد قدسی، چ ۲، قم: مدرسه امیرالمؤمنین عليه السلام.

۴۳. نائینی، محمدحسین غروی، (۱۳۸۲ش)، تنبیه الامه و تنزیه المله، تحقیق و تصحیح: سید جواد ورعی، قم، بوستان کتاب.

۴۴. نائینی، محمدحسین غروی، فوائد الاصول، تقریر: محمد علی کاظمی خراسانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ق.

۴۵. نجفی، محمد حسن، (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، چ ۷، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۴۶. هاشمی رفسنجانی، اکبر، (۱۳۷۶ش)، تفسیر واهنما، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.